

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقوى، عدالت، اخلاص

سه ركن ايمان

حجة الاسلام والمسلمين
حاج شيخ محسن سعيدان

سعیدیان، محسن، ۱۳۲۳
تقوی عدالت، اخلاص، سه رکن ایمان / محسن سعیدیان.
تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۵.
ISBN: 964 - 7665 - 63 - X
۱۲۰ ص.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.
کتابنامه بصورت زیر نویس.
۱. اخلاق اسلامی. ۲. تقوا. ۳. عدالت (اسلام). ۴. اخلاص. الف.
عنوان.
۷ ت ۷ س / BP ۲۵۰
۲۹۷ / ۶۳
کتابخانه ملی ایران
۲۴۱۸ - ۸۳ م



شابک X-۶۳-۷۹۶۵-۹۶۴ ISBN 964 - 7965 - 63 - X

تقوی، عدالت، اخلاص، سه رکن ایمان
مؤلف: حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محسن سعیدیان
ویراستار: شیخ مسعود حاجی ابراهیمی
ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
صفحه آرای: شبیر
نوبت چاپ: دوم / ۱۳۸۶
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ: پدیده گوتنبرگ

وب سایت: <http://www.monir.com>
پست الکترونیک: info@monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آپسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (۶ خط)

دیگر مراکز بخش: نشر نیک معارف: ۰۱۰۰۶۶۹۵ * نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸

مشهد - چهارراه شهداء، اول خیابان آزادی، کتابفروشی نور مهدی، تلفن ۲۲۵۶۵۷۰ - ۵۱۱

فهرست مطالب

مقدمه گنجینه اخلاق و معارف اسلامی ۷

مقدمه ۱۱

تقوی

مقدمه ۱۵

نتایج تقوی ۱۷

۱- بصیرت ۱۷

۲- اطمینان و آرامش ۲۱

۳- گشایش و وسعت ۲۲

۴- برکات آسمانی و زمینی ۲۴

۵- جایگاه امن ۲۵

۶- انس با حق و بی نیازی و عزت ۲۷

حقیقت تقوی ۳۳

درجات تقوی ۳۷



صفات متّقین ۴۷

عدالت

مقدمه ۵۷

عدالت چیست؟ ۵۹

مرز عدالت ۶۳

عالمان عادل ۷۱

عدل منتظر ۷۷

اخلاص

اخلاص در نیت ۸۳

مقدمه ۸۳

ترغیب بر اخلاص ۸۵

اخلاص در عبادت ۸۷

مراتب خلوص ۹۱

داستان خالصان ۹۹

ریا و خودنمائی ۱۱۱

دیگر آثار مؤلف ۱۱۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه گنجینه اخلاق و معارف اسلامی

خدا را از این نعمت بزرگ که به من ارزانی داشت تا بتوانم صفحاتی چند در مورد اخلاق و معارف اسلامی بنویسم، سپاسگزارم.

اگر چه در این زمینه، کتاب‌های فراوانی نوشته شده ولی به نظر می‌رسد به این سبک و سیاق، با قلمی روان و قابل دسترس همگان به زبان فارسی، کمتر کتابی نوشته شده باشد و لذا جای آن را خالی دیدم و به حول و قوه الهی به جمع‌آوری آن اقدام کردم.

این مجموعه دارای ویژگی‌هایی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱ - سعی شده مطالب کتاب به بخش‌های کوچکی تقسیم شود تا هر کدام با عنوان خاص از یکدیگر



متمایز گردد.

۲ - استخوانبندی مطالب، عمدتاً از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السّلام اخذ شده و سپس با داستان‌های مفید و اشعار مناسب زیور گرفته است.

۳ - نوشته‌ها غالباً از کتب مرجع و متون اصیل اخذ شده تا از اتقان بیشتری برخوردار باشد.

۴ - مطالب این مجموعه مخصوصاً روایات آن منتخب از دهها روایت مشابه و حاصل تلاش فراوان است به طوری که گاهی یک صفحه، چکیده مطالعه دهها صفحه از کتاب‌های گوناگون است.

۵ - امانت در ترجمه، ما را بر آن داشت تا از شیوایی بعضی از جملات بکاهیم و حفظ آثار باقیه الهی را بر آن مقدم داریم.

۶ - مطالب گرچه از کتب مختلف است ولی سعی شده حتی الامکان از کتاب‌های ارزشمند «بحار الأنوار» و «نهج البلاغه صُبحی صالح» نشانی داده شود تا برای مراجعه، به کتاب‌های زیادی احتیاج نباشد.

۷ - مخاطبین این کتاب افراد خاصی نیستند بلکه مطالب آن برای عالم و عامی، زن و مرد، پیر و جوان مفید است.



۸- این مجموعه به لحاظ تنظیم و دسته‌بندی‌های خاصی که دارد کاملاً متناسب و آماده برای برادران محترم مبلغ در ایام تبلیغی است.

۹- از تطویل کلام و لفاظی و جمله‌پردازی‌های تزئینی تا حدّ زیادی پرهیز شده تا اصل مطالب به سهولت به دست آید.

۱۰- حتی المقدور از تمایل به گروه‌گرایی دوری شده و سخنی از آنها به میان نیامده است.

۱۱- این مجموعه متناسب با کلاس‌های درس «اخلاق و معارف اسلامی» تنظیم شده و با انتخاب مناسب، می‌تواند متن کتاب درسی قرار گیرد. البته طبیعی است کتابی به این حجم نمی‌تواند برای همه گروه‌های سنی مناسب باشد لذا هر عنوانی به تناسب سن، جنسیت و یا به لحاظ پایه معلومات باید انتخاب گردد.

۱۲- مطالب این کتاب نیز به صورت کتاب‌های کوچکی که شامل یک عنوان، یا دو و سه عنوان نزدیک به هم است به چاپ رسیده تا هر چه آسان‌تر در دسترس خوانندگان عزیز قرار گیرد.

شیخ محسن سعیدیان

محرم الحرام ۱۴۲۳ هجری قمری



مقدمه

کتابی که اینک پیش روی شماست قسمتی از مجموعه «گنجینه اخلاق و معارف» است که به طور جداگانه چاپ و منتشر گردیده تا با مطالعه آن با معارف اسلام آشناتر شویم و در عمل به دستورات الهی کوشاتر گردیم.

مجموعه «گنجینه اخلاق و معارف» پس از یک مقدمه در مورد اخلاق و اهمیت آن، مسافری را تصویر می‌کند که از خواب غفلت بیدار شده و قصد سفر «الی الله» دارد. پس در سفر خود به مراحل می‌رسد و آنها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد که آنها اجمالاً عبارتند از:

مرحله اول: توبه و پاکسازی باطن.

مرحله دوم: ترک محرّمات و سپس ترک مکروهات.



مرحله سوم: انجام واجبات و سپس انجام مستحبات.

مرحله چهارم: اخلاص.

مرحله پنجم: رفع آفات و دفع موانع.

مرحله ششم: مکارم اخلاق.

مرحله هفتم: آداب اسلامی.

مرحله هشتم: کمال.

امید است پس از مطالعه این کتاب، قسمت‌های دیگر
«گنجینه اخلاق و معارف اسلامی» را نیز مورد مطالعه قرار
دهید.



توجه: کلیه قسمت‌های مربوط به نهج البلاغه را از «نهج البلاغه» دکتر
صبحی صالح» نشانی داده‌ایم تا دسترسی به آن برای خوانندگان
محترم آسان‌تر باشد.

تقوی

تقوی

مقدمه

تقوی از رایج‌ترین کلماتی است که در قرآن و سخنان رسول اکرم و نهج البلاغه و روایات اهل بیت علیهم السلام بکار رفته و بر آن تکیه فراوان شده است به طوری که قرآن مجید آن را میزان ارزش‌ها و ملاک کرامت‌ها قرار داده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ﴾

«به تحقیق گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.»^۱



رسول خداصلی الله علیه وآله و سلم می فرمایند:
«یک خصلت و صفت است که هر کس ملازم آن شد
دنیا و آخرت در اختیار او می آید و به رستگاری بهشت
نائل می گردد.»

گفتند: یا رسول الله، آن صفت کدام است؟
حضرت فرمود:

«تقوی» هر کس می خواهد عزیزترین مردم باشد باید
تقوای الهی داشته باشد، سپس حضرت این آیه را
تلاوت فرمود:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۱

و هر کس تقوی و پرهیز از خدا را پیشه خود سازد
خداوند برایش گشایشی قرار دهد و از جایی که گمان
ندارد به او روزی عطا فرماید.^۲



۱- سوره (۶۵) طلاق، آیات (۲-۳)

۲- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵

نتایج تقوی

اگر عنصر تقوی در کسی تقویت شود ثمرات روح بخش فراوانی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱ - بصیرت

خداوند سبحان در سوره انفال (۸) آیه ۲۹ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ
فُرْقَانًا...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر تقوای الهی داشته باشید خداوند برای شما «فرقان» قرار می‌دهد.»

«فرقان» به معنای وسیله‌ای است که حق را از باطل و سعادت را از شقاوت متمایز می‌سازد. پس تقوی موجب بصیرت و بینائی است و انسان را از کوردلی و حیرت



نجات می‌بخشد.

روایتی از جابر بن عبدالله نقل است که می‌گوید:
عده‌ای از اهل یمن به رسول خدا صلی الله علیه وآله
و سلم وارد شدند. آنها چهره‌هایی گشاده و بشاش
داشتند، رسول خدا هم فرمود:

«ایشان گروهی هستند که قلب‌هایشان رقیق و لطیف
است و ایمان در آنها رسوخ دارد...»

آنها گفتند: یا رسول الله وصی و خلیفه بعد از شما
کیست؟ حضرت - با صراحت جواب آنها را نداد بلکه -
فرمود:

او «کسی است که خداوند امر فرموده به او چنگ
بزنید.»

گفتند: او کیست؟ برای ما روشن فرما ... حضرت
فرمود:

او «جَبَلُ اللَّهِ» است.

گفتند: او کیست؟ ... فرمود:

او «جَنْبُ اللَّهِ» است.

گفتند: مقصود کیست؟ ... حضرت فرمود:

او «راه به سوی من» است.

گفتند: یا رسول الله سوگند به خدائی که تو را به حق



به رسالت مبعوث فرمود، او را به ما نشان بده که ما به او مشتاقیم. حضرت فرمود:

او «کسی است که خداوند او را نشانه‌ای برای اهل ایمان قرار داده.»

پس اگر به او نگاه کنید، نگاه کردن کسی که دارای قلب است، و گوش دل به فرمان الهی سپرده؛ او را خواهید شناخت.

پس بین صفوف بگردید و چهره‌ها را نگاه کنید هر کسی را که دل شما گواهی داد، او وصی من است!... پس آنها برخاستند و در میان صف‌ها گشتند و دست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفتند و گفتند: یا رسول الله دل‌های ما به سوی این مرد میل کرده است! رسول خدا فرمود:

«سپاس خدای را که، شناختید وصی رسول الله را، قبل از این که به شما معرفی شود.»

آنها صدای خود را به گریه شوق بلند کردند... رسول خدا هم فرمود:

«شما از آتش دور خواهید بود و از یاران وصی من هستید و در رکاب او شهید خواهید شد.»

جابر می‌گوید آنها در جنگ جَمَل و صفین همراه



امیرالمؤمنین علیه السّلام بودند و در صفین شهید شدند.^۱ این بود نمونه‌ای از روشن‌دلی و بصیرت که خداوند به اهل تقوی ارزانی می‌دارد اما در مقابل، کسی که راه معصیت و لجاجت را در پیش گیرد، کوردل و شقی می‌شود مانند مردی به نام نُعمان بن حارث که بعد از جریان غدیر خم، نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم آمد و گفت:

یا رسول الله به ما گفתי از بت پرستی دست بکشیم ما هم دست کشیدیم، گفתי نماز بخوانیم، خواندیم... حالا آمده‌ای و علی - علیه السّلام - را مولی و آقای ما کرده‌ای!! آیا این امر از جانب خداوند است یا خودت؟! رسول خدا فرمود:

«به خدا قسم این امر از طرف خداوند است.»

او گفت: خداوندا! اگر چنین است سنگی از آسمان بر من فرو فرست - که من تحمّل ندارم - پس سنگی از آسمان بر سر او آمد و او را به جهنّم فرستاد.^۲



۱- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۱۱۲ با تلخیص.

۲- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۷۹

۲- اطمینان و آرامش

خداوند عزوجل در سوره اعراف (۷) آیه ۳۵ می‌فرماید:

﴿فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

«پس کسی که تقوی را پیشه خود کند و صالح گردد نه

ترسی برای اوست و نه اندوهی.»

این خصوصیتی است که اولیاء خدا آن را دارا هستند همانطور که در سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲ می‌فرماید:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

«آگاه باشید که برای اولیاء خدا نه ترسی است و نه

اندوهی.»

پس افراد با تقوی به اولیاء خدا ملحق‌اند و قلب آنها در دنیا و آخرت سرشار از اطمینان و یقین و آرامش است. زیرا «ترس» به علت انتظار ضرری در آینده است و «اندوه» هم به علت ازدست دادن چیزی در گذشته، و هیچ کدام از این دو امر در انسانی که به درجات بالای ایمان رسیده تحقق نمی‌یابد زیرا مؤمن متقی، خود را در اختیار خداوند و ملک او می‌بیند و می‌داند نفع و ضررش به



دست اوست و آینده و گذشته‌اش را خداوند رقم زده است.

۳- گشایش و وسعت

خداوند عزوجل در سوره طلاق (۶۵) آیه ۲ و ۳ می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾

«و هر کس تقوی را پیشه خود سازد خداوند برای او راه خروج و گشایشی - از تنگناهای زندگی - قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌برد روزی‌اش را می‌رساند.»

کسی که برای خدا از گناهی پرهیز نماید نه تنها به تنگی و عُسرت نمی‌افتد بلکه موجب رضایت خدایی می‌شود که مسبب الأسباب است، خدایی که زمام هر چیزی به دست اوست. و لذا در آیه ۴ همین سوره می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾

«و هر کس تقوای الهی داشته باشد خداوند کارهای او را آسان می‌کند...»

از این آیات می‌فهمیم خداوند همیشه مؤمن متقی را اداره می‌کند و مشکلات زندگی او را به سادگی



حل می‌نماید.

شاید هر کدام از ما چنین فردی را در زندگی خود دیده باشیم که بدون اینکه سرمایه و ثروتی داشته باشد امور زندگی‌اش به راحتی و آسانی می‌گذرد و با درآمدی اندک، زندگی بی‌دغدغه‌ای دارد و چه بسا با شغلی ساده، به آبرومندی و احترام، عمری را سپری می‌کند و به نماز اول وقت و صلۀ رحم و شرکت در مجالس موعظه و قرائت قرآن هم می‌رسد و خلاصه آرامش خاصی بر امورش حاکم است؛ اینها همه نشانه قدرت خداست که به خطاکاران می‌گوید رفاه و آسایش نه با ثروت هنگفت حاصل می‌شود، نه با قدرت و زور که کارها همه به دست من است و من اراده کرده‌ام زندگی تقوایپیشگان را به آسانی بچرخانم و مشکلات را از سر راه آنها بردارم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«... پس هر کس راه تقوی را پیش گرفت سختی‌ها و شدائدی که نزدیکش شده از او فاصله می‌گیرند و تلخی‌ها به شیرینی می‌گراید و امواج تراکم حوادث بر او شکافته شده، دشواری‌ها و مشکلاتش آسان می‌گردد و باران کرامت و رحمت بر او می‌بارد و چشمه‌های نعمت بر او می‌جوشد و خیر و برکت در زندگی‌اش سرازیر می‌گردد.»^۱



۴- برکات آسمانی و زمینی

خداوند عزوجل در سوره اعراف (۷) آیه ۹۶

می فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

«و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوی گراییده بودند قطعاً - درهای - برکات را از آسمان و زمین بر آنها می گشودیم ولی چون تکذیب کردند، ما آنها را به کيفر اعمالشان گرفتیم.»

پس همه تنگی ها و گرفتاری های بشر از خباثت و نحوست گناه است که درهای رحمت الهی و برکات آسمانی را بسته و چشمه های پر آب زمین را خشکانده است.

از قوام الملك نقل می کنند که یک سال، تمام مزارعش که در نواحی فسا بود طعمه ملخ شد. قوام الملك شخصاً برای بازدید از زمین ها آمد و در بین مزارع، یک قسمتی را دید که تمام خوشه هایش سالم است در حالی که در چهار طرف آن، همه مزارع صدمه دیده بود و یک خوشه سالم به چشم نمی خورد. قوام



پرسید: اینجا متعلق به کیست؟ گفتند: شخصی است پاره دوز در بازار فسا. گفت: او را بیاورید. رفتند آن شخص را پیدا کردند و به او گفتند: قوام الملک می خواهد تو را ببیند، گفت: من با قوام کاری ندارم اگر او با من کاری دارد به اینجا بیاید... بالأخره او را راضی کردند و نزد قوام بردند، قوام پرسید: چه شده که ملخها همه زراعتها را خورده اند جز زمین تو؟!

آن مرد گفت: اولاً من مال کسی را نخورده ام تا ملخها مال مرا بخورند، ثانیاً من همیشه زکات زراعتم را سرِ خرمن خارج می کنم و به مستحقین می رسانم. قوام او را تحسین کرد و از حالش سخت در تعجب فرو رفت.^۱

۵ - جایگاه امن

خداوند عزوجل در سوره دخان (۴۴) آیه ۵۱ و ۵۲ می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾

«متقین و پرهیزکاران در قیامت جایگاه امن و امانی

دارند، و در باغها و چشمه ساران بهشت بسر می برند.»

قیامت، روزی که هر کس به فکر خویش است و



اضطرابی فراگیر و جانکاه همه را گرفته، روزی که گناهکار، آرزو می‌کند ای کاش می‌توانست برای رهایی از عذاب، پسران و همسر و برادر و قبیله‌اش و هر کس را که در روی زمین است عوض دهد و خود را نجات بخشد.^۱ در چنین روز سختی، جایگاه امن و پناهگاه مطمئن، ارزشی بس گرانبقدر دارد. لذا خداوند متعال مردم را از وحشت‌های روز قیامت هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^۲

«ای مردم از پروردگار خود پروا داشته باشید چرا که زلزله روز رستاخیز امری هولناک و بزرگ است.

روزی که هر مادری، کودک شیرخوار خود را از ترس رها می‌کند و هر زن بارداری، حمل خود را فرو می‌نهد. و مردم، مست به نظر می‌رسند و حال آنکه مست نیستند بلکه از شدت عذاب الهی سرگشته و مضطرب‌اند.»



۱- سوره (۷۰) معارج، آیات (۱۴-۱۱)

۲- سوره (۲۲) حج، آیات (۲-۱)

۶- اُنس با حق و بی نیازی و عزّت

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:

«هر کس تقوای واقعی داشته باشد خداوند به او اُنس و آرامش عطا فرماید بدون اینکه انیسی داشته باشد، و او را بی نیاز می‌کند بدون اینکه مالی داشته باشد، و به او عزّت و شرافت می‌بخشد بدون اینکه قدرتی داشته باشد.»^۱

و این مسأله بسیار مهمی است که غالباً مردم در آن به اشتباه افتاده و خیال می‌کنند می‌توانند در سایه اقوام و عشیره خود از وحشت تنهایی فرار کنند یا با ثروت اندوزی بی نیاز شوند و یا با کسب قدرت و نیرو به عزّت و شرافت دست یابند، نه چنین نیست! بلکه ساحل مطمئن آرامش، و چشمه حیات بی نیازی، و کوه بلند عزّت و شرف، در گرو اراده و خواست خداوند جهان است که آنها را در کانون وجودی شخص متقی قرار داده و او را از قید هر گونه احتیاج و بندگی غیر خودش، آزاد نموده است.

«ابی محمد» که وزیر سلاطین آل بویه - القادر بالله -

بوده می‌گوید:



زمانی شنیدم خداوند پسری به سید رضی عنایت فرموده لذا در طبقی هزار دینار طلا گذاشته برای او فرستادم سید رضی آن پول هنگفت را پذیرفت و همه را برگرداند همراه با این پیغام که «وزیر می داند من از کسی هدیه قبول نمی کنم.»

وزیر می گوید من دوباره پولها را برگرداندم و پیغام دادم که اینها قابل شما را ندارد آن را به زنها و قابلهها بدهید. سید رضی دو مرتبه پولها را برگشت داد که، زنهای ما هم قبول نمی کنند من برای بار سوم پولها را فرستادم که میان طلاب تقسیم بفرمائید. طبق پولها وقتی می رسد که طلبهها، اطراف آن بزرگوار بودند، ایشان می فرمایند هر کس از طلاب هر چه می خواهد از این دینارها بردارد، هیچکس به آن پولها دست نزد جز یک طلبه که یک دینار برداشت و گوشه آن را کند و بقیه اش را در طبق گذاشت. سید از او علت را پرسید - چون همه طلاب در مدرسه ای درس می خواندند به نام دارالعلم که خود سید ساخته بود و جمیع آنچه مورد احتیاج آنها بود برایشان مقرر فرموده بود - آن طلبه گفت: من یک شب روغن چراغ لازم داشتم و خادم هم نبود لذا از فلان بقال مقداری روغن چراغ به قرض گرفته ام این مقدار را



برداشتم تا قرضم را ادا نمایم؛ سید همان ساعت دستور داد برای انبار لوازم به تعداد طلاب، کلید بسازند تا هر کس احتیاجی داشت خودش برود و بردارد سپس طبق دینارها را به همان حال برگرداند.^۱

این است نمونه‌ای از بی‌نیازی و عزت نفس که در اثر تقوی به دست می‌آید.

نقل می‌کنند در زمان «شدید» برادر «شداد» به طوری مردم با آرامش زندگی می‌کردند که در مدت یک سال، هیچ کس برای رفع خصومت به دادگستری مراجعه نکرد، روزی قاضی به «شدید» که پادشاهی عدالت‌گستر بود گفت: من حقوق قضاوت را نمی‌گیرم چون یک سال است کسی به من مراجعه نکرده، شدید گفت: من تو را برای این کار منصوب کرده‌ام کسی مراجعه کند یا نکند. بالأخره پس از یک سال دو نفر پیش قاضی آمدند یکی گفت:

من از این مرد زمینی خریده‌ام و در داخل آن گنجی پیدا شده حالا هر چه می‌گویم این گنج مال توست او قبول نمی‌کند. فروشنده گفت:

بله، من زمین را با هر چه در آن بوده فروخته‌ام گنج،



مال خود اوست قاضی پس از پرسش فهمید یکی از آن دو پسری دارد و دیگری دختری لذا آن پسر و دختر را به ازدواج یکدیگر درآورد و گنج را به آن دو تسلیم نمود.^۱ و نیز از ابن ابی عمیر که از بزرگان راویان حدیث است نقل شده که او شخصی بزّاز بود و از مردی ده هزار درهم طلب داشت، ابن ابی عمیر پس از چندی سرمایه اش از بین رفت به طوری که فقیر شد، شخصی که به او بدهکار بود خانه مسکونی خود را فروخت و پول آن را که همان ده هزار درهم بود به خانه ابن ابی عمیر برد، در را کوبید، او بیرون آمد و آن مرد پولها را تسلیم او کرد. ابن ابی عمیر پرسید:

این مال را از کجا تهیه کرده‌ای، به ارث به تو رسیده یا کسی بخشیده است؟! مرد گفت:

هیچکدام بلکه من خانه‌ام را فروخته‌ام تا قرض خود را بپردازم. ابن ابی عمیر گفت:

حدیث کرد مرا «ذریح محاربی» از حضرت صادق علیه‌السّلام که آن حضرت فرمود:

«کسی را به خاطر قرض از خانه اش خارج نمی‌کنند.»

این پولها را بردار که من در آنها تصرّف نمی‌کنم



نتایج تقوی * ۳۱

گرچه به خدا قسم در این وقت به یک درهم از آنها محتاجم ولی همان یک درهم را هم بر نمی دارم.^۱

نتیجه آنکه انسان در اثر تقوی آنچه با حضرت حق انس می گیرد که دیگر به هیچ کس جز او دل نمی بندد و آنچه در دریای عزّت او مستغرق می گردد که خود را از همه چیز و همه کس بی نیاز می بیند و عزّت و شرفی را که در خود احساس می کند به هیچ قیمت نمی فروشد.



حقیقت تقوی

حالا که فهمیدیم تقوی این قدر اهمیت دارد و در شرع مقدس اسلام این همه تحریص و ترغیب شده باید بدانیم حقیقت آن چیست و آن را کجا باید یافت.

تقوی: از مادّه «وقایه» به معنی حفظ و نگهداری گرفته شده پس متقی یعنی «خود نگهدار» و آن کس که نفس را از هر لغزش و خطایی حفظ می‌کند.

تقوی دژ و حصاری است محکم، قلعه‌ای است شکست‌ناپذیر که هیچ‌گاه دشمن را بر آن راهی نیست.

تقوی، تحفظ و مواظبت کسی است که با پای برهنه در شبِ تار، بیابان پر از خاری را می‌پیماید که باید هر قدمش روی حساب و هر حرکتش بجا باشد.

تقوی یک مصنوعیت است نه محدودیت، مانند بستن



در خانه و قفل زدن به آن که هر عاقلی می فهمد این عمل برای حفظ و حراست از دزد است نه محدود کردن و زندانی نمودن خانواده. زیرا زندان را از بیرون قفل می‌زنند ولی قلعه و حصار را از داخل قفل می‌کنند و کلیدش را در دست خود دارند، پس تقوی به معنای مانعیت است نه زندان و به معنای پناهگاه است نه ترس و فرار، لذا همچون زندان، مانع از بهره‌برداری از موهبت‌ها نمی‌گردد بلکه مانند پناهگاه، خطرها را از انسان دور می‌سازد.

تقوی مالکیت نفس است نه بندگی نفس زیرا انسان را از اسارت شهوت و غضب و کینه‌توزی و خودخواهی و خودبینی و تعصب و لجاجت و طمع و خودپرستی و هوی پرستی و جاه پرستی و شهرت طلبی و صدها خصلت زشت دیگر آزاد می‌سازد و برعکس، شخص بی‌تقوی، مطیع و بنده هوای نفس است که در برابر تحریکات شهوانی، زبون و بی‌اراده می‌گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطا و گناه را به اسب‌های چموش و سرکشی تشبیه می‌فرماید که لجامشان را رها کرده‌اند و در نتیجه سوارکاران خود را به آتش می‌کشاند، و در مقابل، تقوی را به اسبانی رام و تربیت شده تشبیه



می‌فرماید که مهارشان به دست اهل آنهاست و در پایان
به بهشت رهسپار می‌شوند.^۱

و نیز آن حضرت می‌فرماید:

«ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش

می‌کنم زیرا تقوی «زمام» و «قوام» است.»^۲

«زمام» به معنای مهار و «قوام» به معنای استواری

است یعنی، تقوی به دست گرفتن مهار نفس و موجب
استواری در دین است.

و باز به تعبیر دیگری می‌فرماید:

«تقوی برای امروز «حصار و سپر» است و برای فردا

«طریق به بهشت» ... به تقوی، خواب خود را به

بیداری، و غفلت خود را به هشیاری تبدیل کنید...

گناهان را با آن بشوئید و بیماری‌های خود را با آن

مداوا نمائید.»^۳

از امام صادق علیه السلام پرسیدند:

تفسیر و حقیقتِ تقوی چیست؟ حضرت فرمود:

«اینکه خداوند، حاضر ببیند تو را هر جا که به آن امر



۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۶

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۵

۳- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۱

فرمود و غائب ببیند، هر جا که از آن نهی کرده است.»^۱
از این حدیث شریف می‌فهمیم تقوی یک تعهد است
و شخص با تقوی همیشه خود را در محضر خداوند
می‌بیند و به فرمان او گردن می‌نهد.
پس با تعبیرات بلندی که از ائمه اطهار برای تقوی
شده نمی‌توان تقوی را تنها به معنای «پرهیز» دانست
بلکه پرهیز از گناه یکی از لوازم تقوی است و به عبارت
دیگر تقوی تنها یک معنای سلبی و منفی نیست بلکه
مفهومی است اثباتی، که جوهره آن حفظ و صیانت و به
دست گرفتن زمام نفس است.



درجات تقوی

تقوی دارای درجات و مراتبی است که هر کس به هر اندازه که همّت کند می‌تواند در این میدان پیش رود و گوی سبقت را از هم‌ردیفان خود بریاید.

تقوی به‌طور کلی دارای سه مرتبه است:

اول: تقوای عام و آن ترک حرام است.

دوم: تقوای خاصّ و آن ترک شبهات است.

سوم: تقوای خاصّ الخاصّ که آن ترک حلال است.

توضیح آنکه: عدّه‌ای در درجه اول تقوی هستند و خود را از هر گناه و معصیتی نگه می‌دارند تا از عذاب الهی مصون باشند و به بهشت جاودان برسند اینان تقوای عام دارند و آیاتی در قرآن ناظر به این نوع تقواست مانند آیه ۲ سوره (۵) مائده که می‌فرماید:



﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

«در نیکوکاری و پرهیزکاری، با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی، دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است.»

اما عده‌ای در درجه دوم تقوی هستند یعنی، نه تنها خود را از معصیت و گناه نگه می‌دارند بلکه از نزدیک شدن به اطراف گناه و قرقگاه الهی هم که بیم لغزش و خطا می‌رود، یعنی موارد شبهه‌ناک، نیز پرهیز دارند. خداوند در سوره (۶) انعام آیه ۱۵۱ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ﴾

«به کارهای زشت نزدیک نشوید.»

و نیز در آیه ۱۵۲ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ﴾

«به مال یتیم نزدیک نشوید.»

و این به معنای ظلم نکردن به یتیم نیست بلکه درجه‌ای است بالاتر که می‌فرماید اصلاً نزدیک مال یتیم نروید.



امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرماید:

«کسی که از گذشتگان درس عبرت بگیرد و عذاب و گرفتاری آنها را در نظر بگیرد برای او درجه‌ای از تقوی حاصل می‌گردد که او را از فرو رفتن در کارهای شبهه‌ناک باز می‌دارد»^۱

به این درجه از تقوی می‌گویند تقوای خاصّ که در بسیاری از روایات به «وَرَع» تعبیر شده است یعنی «شدّت تقوی»

امام صادق علیه السّلام فرمود:

«اتَّقُوا اللَّهَ وَصُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ»^۲

«پرهیزگار باشید و دین خود را به ورع حفظ کنید.»

از این روایت که ورع را در مقابل تقوی بیان فرموده معلوم می‌شود ورع درجه‌ای بالاتر از تقواست یعنی شدّت پرهیز.

و در حدیث دیگری که امام صادق علیه السّلام در مورد ورع سخن می‌گویند می‌فرمایند:

«وقتی انسان از موارد شبهه و تردید پرهیز نکند بدون

توجه به وادی حرام خواهد افتاد.»^۳



۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۶

۲- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۹۷

۳- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۳

و در این باب داستان‌های بسیار شگفتی است که در تاریخ انسان‌های شایسته و متقی ثبت شده و بعضی از آنها به قدری ریزه کاری و ظرافت و دقت دارد که گاهی تصوّرش برای ما مشکل به نظر می‌رسد و ما نمونه‌هایی از آن را در قسمت حق الناس^۱ آورده‌ایم.

از صفوان بن یحیی نقل است که یکبار در مکه بود و یکی از همسایگانش به او دو دینار داد تا آن را به کوفه ببرد و گفت به کوفه که می‌روی این دو دینار را به منزل ما، در کوفه برسان، صفوان گفت: مرکب من کرایه است بگذار از صاحب مرکب اجازه بگیرم.^۲

ملاحظه می‌کنید که بردن آن دو دینار گرچه حرام نبوده ولی چون شبهه عدم رضایت در آن بوده لذا صفوان احتیاط را از دست نداده و از صاحب مرکب اجازه خواسته است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»

«پارساترین مردم کسی است که در موارد شبهه توقف

کند و به عجله و نسنجیده مرتکب آن نشود.»^۳



۱- حقوق و عقوق، همین مؤلف.

۲- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۷۳

۳- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۵

داستان «کربلایی کاظم ساروقی فراهانی» که حافظ تمام قرآن بود بدون اینکه سواد خواندن و نوشتن داشته باشد معروف است.

این مرد بزرگوار را وقتی طلبه‌ها دعوت می‌کردند تا از او سؤالات عجیب و غریب قرآنی داشته باشند گاهی به او نهار می‌دادند ولی اتفاق می‌افتاد که او بعد از خوردن یک لقمه می‌رفت در حیاط و با انداختن انگشت در حلق خود، آن غذا را برمی‌گرداند، به او می‌گفتند: چرا چنین می‌کنی؟! می‌گفت:

این غذا شبهه‌ناک بود؛ چون نوری که در قلب دارم کم شده است.

یکی از مردان روشن‌دل و صافی‌ضمیر به نام «حاج مؤمن شیرازی» نقل می‌کند:

... در راه حرکت به سوی مشهد مقدس از نیشابور که گذشتیم دیدیم یک مردی به صورت عامی در کنار جاده به طرف مشهد در حرکت است و بر دوش خود یک کوله‌پشتی دارد او را سوار کردیم، او پهلوی من نشست و در راه از بسیاری از وقایع آینده به من خبر داد، وقتی به قدمگاه رسیدیم همه پیاده شدیم، من خواستم بروم و با رفقای خود که از شیراز آمده بودیم هم‌غذا شوم آن مرد



بزرگوار گفت:

نه نزد آنها نرو بیا با هم غذا بخوریم، من ناچار با او غذا خوردم، او از خورجین خود دستمالی بیرون آورد که در آن نان و کشمش بود، آنها را خوردیم و سیر شدیم، بسیار هم لذت بخش و گوارا بود، در این حال گفت: حالا اگر می خواهی به رفقاییت سری بزنی عیب ندارد، من رفتم دیدم ای وای! در کاسه ای که آنها مشترکاً غذا می خوردند خون است و کثافات و آنها لقمه بر می دارند و می خوردند و دست و دهان آنها هم آلوده و کثیف است ولی اصلاً نمی دانند چه می کنند بلکه غذا را با مزه تمام می خوردند من هیچ نگفتم و به نزد آن مرد بزرگوار برگشتم، او گفت: دیدی رفقاییت چه می خوردند؟!

تو هم از شیراز تا اینجا غذایت همین چیزها بوده و نمی دانستی، بعد اضافه کرد غذای حرام و شبهه ناک چنین است از غذاهای قهوه خانه ها مخور، غذای بازار کراهت دارد.

در این حال آن بزرگوار گفت:

حاج مؤمن! وقت مرگ من رسیده و من از این تپه بالا می روم و می میرم این دستمال را بگیر در آن پولی است آن را خرج غسل و کفن و دفن من کن، من خواستم سر و



صدا کنم، گفت: ساکت باش سپس رو به حضرت رضا علیه السّلام کرده سلام عرض کرد و بسیار گریه نمود و از تپه بالا رفت من حیرت زده بودم تا پس از مدت کوتاهی از تپه بالا رفتم دیدم آن مرد خدا رو به قبله به پشت خوابیده و با لبخند جان سپرده او را با رفقای خود پائین آورده و با احترام فراوان به مشهد مقدّس انتقال دادیم و در گوشهٔ صحن مطهّر دفن کردیم. مخارج او را من از پول‌های داخل دستمال می‌دادم وقتی از دفن فارغ شدیم پول دستمال هم تمام شد بدون اینکه کم یا زیاد باشد.^۱ غرض از نقل این داستان که آن را مختصر کردیم این است که ملاحظه کنید غذای شبهه‌ناک چه صورت برزخی زشتی دارد و اهل تقوی از چنین زشتی‌ها و آلودگی‌ها باخبرند و لذا دست خود را به سوی آنها دراز نمی‌کنند هر چند ظاهری فریبنده و آب و رنگی زیبا داشته باشد.

امّا نوع سوّم از تقوی:

عده‌ای از این درجه هم بالاتر رفته به تقوای خاصّ الخاصّ می‌رسند یعنی حتی هر عمل حلال و جائزی را هم انجام نمی‌دهند بلکه از بعضی از مباحات



هم پرهیز دارند. خداوند عزوجل در سوره ذاریات (۵۱) آیات ۱۵ تا ۱۹ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * ءَأَخِذِينَ مَا ءَأْتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ * وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾

«پرهیزکاران در باغ‌ها و چشمه سارانند * آنچه را پروردگارشان عطا فرموده می‌گیرند آنان قبل از این نیکوکار بوده‌اند * آنها اندکی از شب را می‌خوابیدند * و در سحرگاهان استغفار و طلب آمرزش می‌کردند * و در اموالشان برای سائل و محروم حقی معین بوده است.»

ملاحظه می‌کنید این دسته از متقین از خواب و استراحت خود هم که مباح و جائز است دست برداشته در سحرها به استغفار و مناجات با معشوق می‌پردازند. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره برادر دینی خود^۱ می‌فرماید:

«او از تحت تسلط شکم خود خارج بود ... هرگاه دو امر



۱- احتمالاً اشاره است به «عثمان بن مظعون» صحابی رسول الله.

برای او پیش می‌آمد می‌دید کدامیک از آنها به خواسته‌های نفسانی‌اش نزدیکتر است پس آن را مخالفت می‌کرد و دیگری را که مخالف میلش بود انجام می‌داد...»^۱

خدای متعال می‌فرماید:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ...﴾^۲

«پس تا می‌توانید تقوی را پیشه خود سازید.»

و نیز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾^۳

«ای مؤمنین آن‌گونه که حق پروا داشتن از خداست تقوی داشته باشید...»

این آیات نظر به درجات بلند و مراتب خاص تقوی دارد و اهل ایمان را به آنها می‌خواند.



۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۲۸۹

۲- سوره تغابن، آیه (۱۶)

۳- سوره آل عمران، آیه (۱۰۲)

صفات متّقین

در خاتمه برای اینکه تقوی را بهتر بشناسیم و با اوصاف متّقین بیشتر آشنا شویم ترجمه کوتاهی از خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام را که به نام «خطبه همّام» معروف است در این جا می آوریم تا راهگشائی برای ما باشد، چه! آن حضرت طیب نفوس و ما بیماران از پا افتاده ایم، امید است تک تک جملات این خطبه شریف را همچون داروئی شفابخش دانسته آن را نوش جان و آویزه گوش کنیم تا امراض قلبی خود را مداوا کرده به عافیت کامل و تقوای خاصّ الخاص دست یابیم.

یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السّلام به نام همّام از حضرت می خواهد که متّقین را توصیف فرماید، حضرت از جواب، کوتاهی می کند ولی همّام حضرت را



قسم می‌دهد لذا حضرت پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر نبی مکرّم در وصف متّقین می‌فرماید:

«آنان اهل فضیلت‌اند، سخن به درستی می‌گویند و لباسشان در حدّ اعتدال است و با فروتنی راه می‌روند، چشمان خود را از هر چه حرام است می‌بندند و گوش خود را تنها به علم سودمند می‌سپرنند، در گرفتاری‌ها آنچنان مطمئن و آرام‌اند که گویی در آسایش و نعمت‌اند. و اگر اجل آنها مقرّر نشده بود یک لحظه، از شوق ثواب و ترس از عقاب، جان در بدنشان توقّف نمی‌کرد. خداوند در نظر آنها بسیار با عظمت و جلالت است و هر چیز دیگری کوچک و خرد.

تو گویی آنان بهشت را می‌بینند و در آن متنعّم‌اند و نیز آتش را می‌نگرند و در آن معدّبند، قلب آنها محزون و غصّه‌دار است و مردم از شرّشان درامانند بدن‌هایشان لاغر و خواسته‌هایشان سبک و افرادی عقیف و پاکدامن‌اند، در این چند روزه کوتاه دنیا صبر می‌کنند تا به آسایشی بزرگ در آخرت برسند. دنیا به آنها رو می‌آورد تا آنان را اسیر کند اما آنها به دنیا پشت می‌کنند و خود را نجات می‌دهند.

متّقین شب‌ها به نماز می‌ایستند و با آرامش و تفکّر،



قرآن می‌خوانند تا غم هجران را در خود زنده نگه دارند و دوی بیماری‌هایشان را از لابلای آیات آن بجویند، آیات بشارت همیشه در جلو چشم آنان و آیات ترس و بیم همیشه آویزه گوش آنهاست، تو گویی شعله‌ها و نعره‌های جهنم در بُن گوش آنان طنین‌انداز است.

آنان شب را به رکوع و سجود، صبح می‌کنند و با خاکساری و التماس، نجات خود را از خداوند خواستارند و امّا روز، مردانی بُردبار و دانشمند، نیکوکار و پرهیزکارند، ترس از خدا آنان را نحیف و لاغر کرده به طوری که آنها را مریض انگارند در حالی که هیچگونه بیماری در آنها نیست.

مردم ناآشنا می‌گویند اینان عقل خود را از دست داده‌اند در صورتی که امر عظیم و حادثه بزرگ قیامت آنان را به خود مشغول کرده، از کار ناچیز خود راضی نیستند و اعمال خود را بزرگ نمی‌شمرند بلکه خود را متهّم می‌دانند و از کرده‌های خود در تشویش و هراس‌اند.

هرگاه از یکی از آنان تعریف و تمجید شود می‌گوید: من بر نفس خویش واقفم و پروردگار هم بر من داناتر



است خداوندا مرا به آنچه اینان می‌گویند مؤاخذه مکن
و از آنچه گمان می‌کنند بهتر قرار ده و از آنچه هم که
نمی‌دانند درگذر.

از نشانه‌های آنان است که در دین خود پابرجا و استوار،
و در عین نرمی و عطوفت، دوراندهی‌اند، ایمانشان
همراه یقین است و به دانش‌اندوزی حریص و با دو
بال علم و حلم در حرکت‌اند، ثروت، آنان را از طریق
میان‌ه روی و اعتدال خارج نمی‌کند و همیشه در عبادت
خود فروتن و در حال ناداری، آراسته‌اند.

در شدائد، صبور و در کسب و کار، به دنبال روزی حلال
و از هدایت خود، شادمان و از طمع و آز، فراری‌اند.
گرچه اعمال آنها همه صالح است ولی در عین حال
همیشه ترسانند، روز و شب به شکر و یاد خداوند
اهتمام دارند، شب را با ترس می‌خوابند که مبادا از او
غافل باشند و صبح، شادمانه برمی‌خیزند، به
شادمانگی از فضل و رحمت او.

اگر کاری بر آنان گران آید، نفس خویش را با
محرومیت از خواسته‌هایش ادب کنند، نور چشم و
آرامش دل آنان در ثواب‌های فناپذیر است در حالیکه
از نعمت‌های بی‌دوام دنیا چشم پوشیده‌اند. آنان مرد



علم و حلم‌اند و عمل را با گفتار همراه کرده‌اند. آرزوی آنان نزدیک، و لغزش و گناهشان کم، قلبشان خاشع و نفسشان قانع است، کم می‌خورند و کارها را آسان می‌گیرند و دین خود را در حصارِ محکمِ محافظت نمایند. شهوات آنان از سرکشی دست شسته و غیظ و غضبشان در چنبرهٔ قدرت آنهاست، خیر از آنها امید می‌رود و مردم از شرّشان درامانند.

اگر در میان گروه بی‌خبران باشند چون به یاد خدا هستند جزء گروه آگاهان محسوب شوند و اگر در میان مردم آگاه باشند غفلت و بی‌خبری از آنها دور است، از آن کس که ستم کرده می‌گذرند و به او که محرومشان کرده دست عطا و بخشش دارند و به آن کس که قطع رابطه کرده صلّه می‌کنند.

از ناسزاگویی بدورند و کلامی نرم دارند، زشتی از آنها به چشم نمی‌خورد و نیکوئی آنها بارز است، خیرشان رو آور و شرّشان پشت‌کننده است، در فراز و نشیب روزگار با وقار، و در سختی‌ها صبور، و در آسایش و نعمت شکورند به آن کس که بر او غضب کرده‌اند ظلم و ستم روا ندارند و در مورد آن کس که به او محبّت دارند خود را آلوده به گناه نکنند.



قبل از اینکه بر علیه آنان شهادت داده شود اعتراف به حق می‌کنند، امانت را ضایع نسازند و تذکرات را در بوته فراموشی نسپزند، دیگران را با القاب زشت آزار ندهند و به همسایه ضرر نرسانند و کسی را به گرفتاریش سرزنش نمایند، در هیچ امر باطلی داخل نشوند و هرگز از حق، روگردان نباشند. اگر لب فرو بندند غمگین نگردند و اگر بخندند قهقهه نزنند و اگر ظلمی بر آنها شد صبر کنند تا خداوند انتقامشان را بگیرد.

خود را به رنج و تعب اندازند ولی مردم از دست آنان راحتند، خود را برای آخرت به زحمت اندازند و مردم را از آزار خود در آسایش قرار دهند، از هر کس دوری کنند برای زهد است و پاک ماندن و به هر کس نزدیک شوند به جهت عطوفت است و رحمت، نه دوری آنها از دیگران به منظور کبر و خودپسندی است و نه نزدیکی آنان به جهت مکر و فریب.»

کلام آتشین امیر المؤمنین علیه السلام که به اینجا رسید هم‌ام، صیحه‌ای کشید و بی هوش شد و دردم جان سپرد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«من که از این کلام، گندی می‌کردم به همین خاطر بود و به خدا قسم از این امر می‌ترسیدم؛ پندهای رسا و



اندرزهای مؤثر با اهلش این چنین می‌کند.»^۱
باری سزاوار است این خطبه شریف که باید کتاب‌ها
در تفسیر و توضیحش نگاشته شود با مراجعه به اصل آن
در نهج البلاغه، مورد تأمل و دقت بیشتری قرار گیرد،
باشد که جملات نورانی اش راهگشای زندگی ما گردد.



عدالت

عدالت

مقدمه

خداوند عزوجل در سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰ می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ
ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ
الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾

«البتّه خداوند به عدل و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و ناپسند و تجاوز باز می‌دارد، به شما اندرز می‌دهد تا مگر پند گیرید.»

و نیز در سوره نساء (۴) آیه ۱۳۵ می فرماید:



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ
شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ
الْأَقْرَبِينَ...﴾

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید هر چند به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشان شما باشد...»

و بسیار شایان دقت است که خداوند متعال هدف از ارسال انبیاء را، برپائی قسط و عدل می‌داند و در سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵ می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ
الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

«به راستی ما پیامبران خود را با دلائل آشکار فرستادیم و با آنها کتاب و میزان فرود آوردیم تا مردم به قسط و عدل برخیزند...»



عدالت چیست؟

حکمای اسلام و علمای اخلاق در معنای عدالت بحث‌های فراوانی کرده‌اند که شاید بهترین معنا آن است که فرموده‌اند: عدالت به معنای «توازن» است یعنی در یک مجموعه که از اجزاء مختلفی تشکیل شده، کمیّت و کیفیت هر جزء، رعایت شود تا هدفی که از آن مجموعه در نظر است تأمین گردد؛ پس عدالت، توازن است نه تساوی.

مثلاً یک اجتماع متعادل به کارهای فراوان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تربیتی و قضائی احتیاج دارد و این کارها باید در میان افراد تقسیم شود و برای هر کدام به اندازه لازم، مأمورینی گماشته شده و بودجه‌ای متناسب با احتیاجات، در نظر گرفته شود.



همچنین در یک ماشین که مثلاً برای حمل و نقل درست شده، باید هر قسمتی به نحو متعادل و متناسب و ضرورت باشد نه بطور متساوی، لذا لازم نیست استحکام اجزاء بدنه به اندازه استحکام شاسی و قسمت‌های زیربندی موتور باشد یا آلیاژ دستگیره‌های در، کاملاً مانند آلیاژ سیلندر و میلۀ سوپاپ تعیین شود بلکه هر کدام باید تناسب خود را داشته باشد.

این معنا در مسأله اخلاق و قوای انسان هم کاملاً رعایت شده و علمای اخلاق آن را میزان قرار داده‌اند لذا فرموده‌اند:

«عدالت به معنای ضبط کلیۀ قوا در تحت انقیاد قوۀ عاقله است تا از حد وسط تجاوز نکند و به افراط و تفریط مایل نگردد.»

به این شرح که برای هر قوۀ ای در انسان «فضیلتی» است که در صورت تجاوز، به «رذیلت» تبدیل می‌گردد مثلاً قوۀ غضب دارای دو طرف زیاده و نقصان است زیادی آن تهوّر و بی باکی و نقصان آن جبن و ترس و حدّ وسطش شجاعت نامیده می‌شود، همچنین قوۀ شهوت، که زیادی اش شرّه و مستی، و کمی اش خمود و بی حالی، و اعتدالش عفت است و هرگاه این قوا در تحت اشاره و



تدبیر عقل درآمده و ادب شوند در حدّ وسط خود یعنی حالت اعتدال قرار خواهند گرفت. لذا بزرگان می‌گویند غضب مانند سگی است که باید ادب شود و حرکت و سکونش تحت امر و نهی عقل باشد نه بر حسب هیجان و خواست خودش، و نیز شهوت همچون اسبی است که باید تعلیم ببیند تا حرکاتش موزون و حساب شده گردد و الاً سرکشی می‌کند و صاحب خود را به هلاکت می‌رساند.

از مجموعه این سخنان نتیجه می‌گیریم که یک فرد عادل کسی است که تمام قوای نفس خود را در تحت تدبیر قوه عاقله قرار دهد تا همه آنها به نحو شایسته و مطلوب، انجام وظیفه نمایند، و لذا عده‌ای همین معنا را به این شکل بیان کرده‌اند که

«عدالت یعنی عطا کردن به هر صاحب حقی، حقّ او

را».

پس به عبارت دیگر می‌توان گفت: عدالت یعنی انسان زمام اعضاء و جوارح را در دست بگیرد، چشم خود را از حرام ببندد، گوش خود را از شنیدن غیبت و لہو محفوظ دارد، زبان خود را از هر ناسزا و دروغ و تهمت و بی‌حرمتی در کام خود حبس کند، دستش به



فرمان خدا باشد، پایش به تدبیر عقل قدم بردارد و خلاصه تمام اجزاء و جودی اش دم از حقّ و حقیقت بزند بلکه تمام خاطراتش به سوی حقّ باشد و جز خیال محبوب در نفسش نقش نبندد، دیگر فکر گناه در سر نیورزد و از تجاوز به حقوق دیگران به کلی منصرف گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَاقِيَةٌ وَ جُنَّةٌ بَاقِيَةٌ»^۱

«عدالت سپری نگهدارنده و بهشتی جاودانه است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«این عدالت است که، ملّت‌ها را به بندگی و اطاعت

می‌کشد.

وَالْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهِ قِيَامُ الْعَالَمِ

و عدالت پایه‌ای است که استواری جهان به آن

است.»^۲



۱- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۷

۲- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۸۳

مرز عدالت

اگر در مسأله عدالت با نظر دقیق بنگریم و موارد مشابه را با هم مقایسه کنیم، خواهیم دید که مرز عدالت بسی ظریف و باریک است و گاهی رعایت آن بسیار مشکل می‌گردد. برای مثال همه می‌دانیم اسراف و زیاده‌روی قبیح است، بخل و تنگ‌نظری هم صفت ناپسندی است اما حد وسط آنها یعنی اقتصاد و میانه‌روی چیست؟ چگونه به دست می‌آید؟ حد و مرز آن کدام است؟ و میزان آن چگونه شناسائی می‌شود؟ اینها سئوالاتی است که غالباً جواب عملی آنها را نمی‌دانیم، همچنین در بین عزلت و اختلاط یا سکوت و پرگوئی یا پرخوری و کم‌خوری یا وقار و سبکی یا جدّیت و تنبلی یا حرص و بی‌حالی و صدها مسأله



دیگر، حدّ وسط و عدالت آنها کجاست؟ آیا هر کسی می‌تواند به میل خود برای آنها میزان و حدّی قرار دهد؟ با مختصر توجّهی می‌فهمیم که باید عدالت در هر یک از قوا و صفات نفسانی، از مرکز وحی و معدن علم که خالق این صفات است تعریف شود و حدودش مشخص گردد.

پس باید از روش معصومین و کلمات حکمت‌آمیز آنان درس گرفت و حدّ اعتدال را آموخت تا مبادا براساس خیال خام خود منحرف شویم. و چه بسیار افرادی که در یکی از این پرتگاه‌ها لغزیده و به هلاکت افتاده‌اند و همچون جوکیان هندی یا درویشان قلندری یا گوشه‌نشینان صوفی، راه را از چاه نشناخته و به اشتباه رفته‌اند. آری آنان چون دست از دامان شرع و امامان معصوم کشیده‌اند. حقّ را به ناحق آمیخته و شراب ناپاک را بجای آب طاهر نوشیده، سرمست بادۀ هوا شده‌اند که قرآن می‌فرماید:

﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ﴾^۱



«هان که آنان، خود به فتنه افتاده‌اند؛ و بی‌تردید، جهنم
بر کافران احاطه دارد.»

پس آنچه مهم است شناخت مرز عدالت است که آن
هم جز با بینش اهل دانش و عقل، که ائمه معصومین
سرآمد آنند معین نشود. لذا وقتی در زندگی امیر المؤمنین
علیه السلام که پیکره عدل و عدالت است می‌نگریم
دچار بهت و تعجب می‌گردیم و انگشت به دندان گزیده
از خود می‌پرسیم، آیا عدالت به این ظرافت، و مرز آن به
این باریکی است؟!

در روایت است که امیر المؤمنین علیه السلام شبی در
بیت‌المال - محل نگهداری اموال عمومی - بودند که
عمرو عاص وارد شد، حضرت چراغی را که جلوشان
بود خاموش کردند و در زیر نور مهتاب نشستند زیرا که
آن چراغ از پول بیت‌المال بود.^۱

آری آن حضرت که دم از حق و عدالت می‌زد تنها در
مرحله ادّعا باقی نماند بلکه در عمل هم نشان داد که تا
پای جان در این میدان ایستاده و برای اجرای عدالت نه
زن و فرزند می‌شناسد، نه دوست و رفیق، نه سابقه و
زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، بلکه تنها به خدا و فرمان



او می‌اندیشد و بس، لذا وقتی طلحه و زبیر نزد آن حضرت آمدند و گفتند: عُمَر ما را مانند دیگران نمی‌دانست و به ما عطای بیشتری می‌کرد شما هم از سنت او پیروی کنید حضرت فرمود:

هرگز! زیرا که رسول خدا همهٔ مسلمانان را به یک چشم می‌نگریست و من پیرو سنت رسول خدا هستم.

گفتند: ما سابقهٔ طولانی در اسلام داریم و با پیغمبر خدا خویشاوندیم و رنج‌های فراوان برای اسلام کشیده‌ایم! حضرت فرمود:

آیا سابقهٔ شما بیشتر است یا سابقهٔ من؟ آیا شما به پیغمبر نزدیک‌ترید یا من؟ آیا زحمتهای شما در راه اسلام بیشتر است یا من؟

گفتند: بلکه شما، پس حضرت فرمود:

﴿قَوْلَ اللَّهِ مَا أَنَا وَأَجِيرِي هَذَا إِلَّا بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ﴾

«به خدا قسم من با این کارگرم در یک مرتبه هستم و به‌طور مساوی از بیت‌المال بهره می‌گیرم.»^۱

نمونهٔ بسیار عجیب و تکان‌دهندهٔ دیگر، جریان عدالت آن حضرت است با برادرش عقیل که شرح آن را خود آن حضرت نقل می‌کند و می‌فرماید:



«به خدا قسم اگر شب را بر روی خارها به صبح آورم و با بازوی بسته مرا در غُل‌ها بکشند، محبوب‌تر است نزد من از این که خدا و رسولش را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که به بعضی از بندگان او ظلم کرده و چیزی از متاع دنیا را غصب کرده باشم. و چگونه به کسی ستم نمایم برای نفسی که با شتاب به پوسیدگی می‌گراید و ماندنش در زیر خاک به طول می‌انجامد.

سوگند به خدا برادرم عقیل را دیدم که فقر و ناداری به او هجوم کرده بود و او از سهم شما تنها یک من گندم از من درخواست کرد در حالی که فرزاندنش از فقر، ژولیده‌مو و سیاه‌چهره شده بودند، گویی رخسارشان را با نیل، تیره کرده بودند. عقیل سخن خود را بارها تکرار کرد و من که به او گوش می‌دادم گمان کرد دینم را به او می‌فروشم و از طریقه خود دست می‌کشم، پس آهن پاره‌ای را داغ کرده نزدیک بدنش بردم تا عبرت بگیرد و از درخواست ناحقش منصرف گردد.

عقیل - که در آن زمان کور بود - از نزدیک شدن آهن سوزان فریادی کشید و شیون کرد پس او را گفتم: ای عقیل! مادران در سوگ تو بگریند! آیا از آهن پاره‌ای که انسانی آن را سرخ کرده ناله سر داده‌ای؟! در حالی که مرا به سوی آتشی که خدای قهار از روی خشم خود



افروخته می‌کشانی؟! آیا تو از این اذیت می‌نالی و من
از آتش دوزخ ننالم؟!»^۱

این است عدالت که برادر را بر بیگانه، قوی را بر
ضعیف، و ثروتمند را بر فقیر ترجیح نمیدهد و حق هر
صاحب حقی را محفوظ می‌دارد گرچه ملامت‌ها بشنود
و رنج‌ها ببیند و جانش را از دست بدهد که گفته‌اند: علی
علیه السّلام به سبب شدت عدالتش شهید شد.

بله آنان که تاب و تحمل عدالت او را نداشتند به سوی
معاویه می‌رفتند و از سفره ناپاک او بهره می‌گرفتند. لذا
دوستانی خیراندیش به حضور آن حضرت آمدند و گفتند:
یا امیر المؤمنین از این اموال که در دست داری به اشراف
عرب ارزانی دار تا به سوی معاویه نروند، حضرت فرمود:

«وای بر شما! آیا از من می‌خواهید که پیروزی را به
قیمت ظلم و ستم به دست آورم - و عدالت را بپای
سیاست و تبعیض، قربانی کنم - نه به خدا سوگند تا
دنیا دنیاست چنین کاری نخواهم کرد. و به خدا اگر این
اموال به شخص من تعلق داشت و مال خودم بود
چنین کاری نمی‌کردم، چه رسد که اینها اموال مسلمین
است...»^۲



۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۲۴

۲- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۲۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«امیر المومنین علیه السلام به کارگزاران خود نوشتند:
در موقع نوشتن، قلم‌های خود را نازک بگیرید و فاصله
خطها را نزدیک کنید و حرف‌های زیادی و بیهوده
برای من ننویسید، بلکه منظور اصلی را قصد کنید و از
پرگوئی پرهیزید که به اموال مسلمین ضرر و زیانی
نرسد.»^۱

سخن در عدالت امیر المؤمنین به درازا کشید گرچه
یکی از هزار هم گفته نشد ولی منظور، آن است که
عدالت مرز بسیار دقیقی دارد و برای رسیدن به مراتب
بالای آن باید امور ظاهراً ساده را با دیده تیز نگریست و
با ذهن باریک‌بین به نقادی گرفت.



عالمان عادل

در میان علمای اسلام عده‌ای که پیروی حقیقی از ائمهٔ اطهار علیهم السّلام را پیشهٔ خود کرده و دل از دنیا بریده‌اند به لطف الهی مراتب بلندی از عدالت را احراز نموده، قلب خود را صفا بخشیده‌اند.

در حالات میرزا «محمدتقی شیرازی» رحمة الله علیه نقل است که از آقای «شیخ محمد بهاری» پرسیدند: ما می‌خواهیم از میرزا محمدتقی تقلید کنیم. مرحوم بهاری فرمود: من او را امتحان می‌کنم. پس یک روز آمد به صحن مطهر سیدالشهداء علیه السّلام که مرحوم شیرازی در آن نماز می‌خواند و سجاده‌اش را پهلوئی سجادهٔ ایشان انداخته و مقارن او شروع کرد به نماز خواندن، بعد از نماز مرحوم بهاری فرمود: از این مرد تقلید کنید زیرا



در تمام حالات نماز اصلاً خطوری در قلبش پیدا نشد که چرا من در کنار او ایستاده و نماز می‌خوانم. و نیز مرحوم بهاری یکبار در سفر زیارتی به سامرا، با مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی همپالکی شد، وی فرمود: من برای اینکه از روی امتحان میرزا محمد تقی را عصبانی کنم که از میدان بدر رود یک مطلب علمی پیش می‌کشیدم و می‌خواستم یک جمله خلافی بگویم ولی در تمام طول مسافرت که هجده فرسخ بود، آنچه کردم که یک کلام خلاف از دهان ایشان بیرون بیاید و یا عصبانی شود، نشد حتی بعضی اوقات من تصنعاً می‌گفتم مثلاً شما این مطلب را نمی‌فهمید ولی ایشان ابداً از طریقه خود تعدی نمی‌کرد و همانطور آرام جواب مرا می‌داد.^۱

در حالات مرحوم شیخ «احمد مُقَدَّس اردبیلی» نوشته‌اند که ایشان مال خود را در سال‌های قحطی بین فقرا تقسیم می‌کرد و برای خود یک سهم مانند آنها بر می‌داشت. پس یک سال که چنین کرد زوجه‌اش خشمگین شد و گفت چرا اولاد خود را گرسنه می‌گذاری؟! آن بزرگوار چیزی نگفت و برای اعتکاف به



۱- ولایت فقیه در حکومت اسلام، علامه طهرانی رحمته‌الله علیه، ج ۲، ص ۱۰۶ با

مسجد رفت. روز دؤم که شد مردی به درِ خانهٔ شیخ آمد با چهارپائی که بارش از گندم بسیار خوب بود و گفت: این غله را صاحبخانه فرستاده است. چون شیخ از اعتکاف برگشت زوجه اش به او گفت که این گندمی که توسط آن اعرابی فرستادید بسیار خوب بود. مقدّس اردبیلی خدا را سپاس گفت و دانست آن فرستاده از جانب خداوند بوده است.^۱

و نیز از آن بزرگوار نقل است که وقتی «مُلا عبدالله تُستری» از او سؤالی می کرد ولی جواب او را نمی پسندید، آن بزرگوار ساکت می شد و می فرمود: حالا باشد تا مراجعه کنم بعد که تنها می شدند جواب مسأله را روشن می کرد. ملا عبدالله می گفت: ای برادر چرا در همانجا جواب را نفرمودی؟ مقدّس می فرمود: چون کلام ما در میان مردم اتّفاق افتاد و ممکن بود من یا شما خواستار پیروزی می شدیم و این مایهٔ نقصان ما می شد، اما اینجا جز خدا کسی با ما نیست.^۲

اینها نمونه ای است از مراتب ظریف عدالت که برای دستیابی به آن باید به جهاد با نفس پرداخت و سالیان



۱- قصص العلماء، تنکابنی، ص ۳۴۴

۲- همان.

دراز در این راه کوشید، و تنها آنان که در این طریق، قدم راستین گذارده‌اند می‌دانند که چه مشکلاتی را باید تحمّل کرد و تا چه حدّ پایمردی نمود!!

شاید همگی ما در کوران زندگی، رنج توهین و خجالت را کشیده‌ایم اما اگر کسی عالم بزرگ شهر شد و احترام فراوان کسب کرد و امر و نهی نافذ، و قدرتش به اوج رسید پس شخص بی‌سر و پائی به او توهین کرد و جسارت را از حدّ گذراند، اینجاست که فوران غضب و هیجان نفس حمله می‌کند و چشم و گوش عقل را می‌بندد و هزاران لغزش می‌آفریند. اما آنان که مهار نفس را به قید عدالت بسته و اختیارش را در دست قدرت خود گرفته‌اند آن هم با زحمت و تمرین فراوان، خواهند توانست از این پرتگاه رهایی یابند و از جادّه حق و عدل قدمی بیرون نگذارند.

داستان متانت و گذشت مالک اشتر معروف است که دسته‌ای از سبزی‌گندیده بر روی او انداختند در حالی که او عامل امیر المؤمنین و حاکم بانفوذ شهر کوفه بود اما او گذشت کرد و شخص متخلف را بخشید.

و نظیر این مسأله برای مرحوم شیخ «جعفر نجفی» معروف به «کاشف الغطاء» اتفاق افتاد.



آن بزرگوار که از علمای بزرگ زمان خود در اصفهان بود روزی قبل از نماز ظهر پولی را بین فقرا تقسیم کرد و سپس به نماز ایستاد بعد سیدی پیش آمد و به شیخ گفت: مال جدّم را بده، شیخ فرمود: دیر آمدی و اکنون چیزی باقی نمانده.

سید آب دهن خود را به ریش شیخ انداخت، شیخ فوراً از جا بلند شد و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود:

هر کس ریش شیخ را دوست دارد به این سید کمک کند، مردم به احترام شیخ دامن او را پراز زر سرخ و سفید کردند و شیخ آنها را به سید داد و سپس به نماز عصر مشغول شد.^۱

بله شنیدن این داستانها، ساده است اما در موقع عمل، آن چنان غضب و خشم یورش می کند که سیل آسا هر چه متانت و وقار و بزرگواری است از جا بر می اندازد و مَهر سکوت و صبر را می شکند، و از این نمونه ها در علماء راستین اسلام بسیار به چشم می خورد که از حوصله این نوشته خارج است و ما به همین مختصر اکتفا می کنیم.



عدل منتظر

در روایات فراوانی آمده است که عدل و عدالت در تمام دنیا تنها به دست مبارک حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف پیاده می شود و در بیشتر آنها این جمله در مورد آن حضرت تکرار می شود که:

﴿يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا بَعْدَ مَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا﴾

مثلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی می فرماید:

«علی بن ابی طالب علیه السلام امام امت من و خلیفه من بر آنهاست و از فرزندان او «قائم منتظر» است که «خداوند به دست او زمین را پر از عدل و داد می فرماید همانطور که پر از ظلم و جور شده باشد.»



و به خدایی که مرا به حق مبعوث فرمود و بشیر قرار داد آنان که در زمان غیبتش ثابت قدم‌اند از کبریت احمر کمیاب‌ترند...»^۱

از این جمله می‌فهمیم آن حضرت برای براندازی هرگونه ظلم و ستمی قیام می‌کند و آن را از ریشه می‌خُشکاند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود پس وظیفه ما در زمان غیبت چیست؟ اگر ما جزء ظالمین و ستمکاران باشیم - هر چند در محدوده خانه و محل کار - آیا در دولت حقّه حضرت مهدی علیه السلام چه جایگاهی خواهیم داشت؟! آیا از یاران آن حضرتیم یا از آنان که شمشیر تیزش را بر گردن خود احساس می‌کنند؟!

پر واضح است که یاران آن منتقم الهی و پرچمدار عدل، خودشان ستمکار نیستند بلکه عدالت پیشه و درستکارند پس بیائیم ما که هر روز فریاد «عَجَلْ عَلَيَّ ظُهُورِك» سر می‌دهیم و خود را از منتظران آن حضرت می‌دانیم از دایره دشمنان او خارج شویم و یکباره ظلم و تعدی و تجاوز را کنار بگذاریم باشد که دولت حقّه آن ولیّ الله الأعظم و آن عدل مجسم را ادراک کنیم و از



یاران با وفایش گردیم.

دنیای پر تلاطم و پر اضطراب ما
ای پادشاه عدل! در انتظار توست
ای مهدی عزیز که جانها فدای تو
ای رهبر نجات ستمدیدگان بیا
گردنکشان جامعهها تیغ در کف اند
مست اند و وحشی اند

این توده‌ها همه

قربانی قساوتِ تاریخ گشته‌اند

این جنگ‌های خانه براندازِ شعله‌ور

تاب و توان زجان و تن ما ربوده است

ای مایه امید ای مهدی عزیز

در چشم ما فروغ نگاهی نمانده است

ما رنج دیده‌ایم محنت کشیده‌ایم

حرمان چشیده‌ایم

ای رهبر نجات ای منجی بشر

ما هر دری زدیم و به هر سو روان شدیم

اما بسی دریغ

داروی درد خویش نیافتیم عاقبت

اینک به آستانه‌ی تو رو نهاده‌ایم



ما تشنه حکومت عدل تو گشته‌ایم
این تشنگی شرّ زده بر عقل و جان ما
ای مهدی عزیز ای منجی بشر
ای رهبر نجات ستمدیدگان بیا ای دادگر بیا.^۱
خداوندا ما را در دوران غیبت از عدالت پیشگان قرار
ده و به دوران جهانگشای دادگستر برسان تا تشنه کامی
خود را به حکومت عدلش بر طرف کرده و به شیرینی
عدالتش مُتَنَعَم شویم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«عدل، شیرین‌تر از آبی است که به تشنه کامی
برسد.»^۲

و در روایت دیگری فرمود:

«عدل، شیرین‌تر از عسل و لطیف‌تر از روغن و
خوشبوتر از مُشک است.»^۳



۱- از جواد محدثی با تلخیص.

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۳

۳- همان.

اخلاص

اخلاص در نیت

مقدمه

یکی از مراحل طیّ طریق و پیمودن راه خدا «اخلاص در نیت» است که گرچه مسافر الی الله از اول با این مرحله همراه بوده ولی در این قسمت از مسیر، توجه بیشتری به آن نموده اعمال خود را بازنگری می‌کند که مبدا غفلت و بی‌خبری او را گرفته و در تاریکی، راه سپرده باشد و نکند که یک مرتبه سر بر آورده ببیند که راهش اشتباه است و در غرقاب حیرت، گرفتار غول شیطان گردیده و طمعۀ مکر او گشته که آنجا دیگر نه جای فریاد است و نه فرصت برگشت.

پس مسافر الی الله همچون یک ناخدای آگاه و



دوراندیش همیشه باید بهوش باشد و نیت خود را از وساوس شیطانی خالص گرداند تا بتواند کشتی طوفان زدهٔ وجودش را به ساحل نجات برساند. آری خلوص، اکسیری است که با آن مس وجود، طلا می‌گردد و اعمال انسان رنگ و بوی خدا می‌گیرد ولی اگر این کیمیا به دست غارتگران دنیاپرست و شیاطین مکار به یغما رفت دیگر عملی به وصف صلاح از انسان سر نزند و کلیه اعمالش همچون بدن مُرده‌ای گردد که به ظاهر همه چیز دارد و عیبی در گوش و چشم و دست و زبان او نیست اما فقط جان ندارد؛ بله جان و روان اعمال ما همان خلوص در نیت است که در هر حال و هر موقعیت خدا را در نظر داشته باشیم و همهٔ اعمال و افعال خود را برای او انجام دهیم.



ترغیب بر اخلاص

خداوند عزوجل در سوره زمر (۳۹) آیه ۲ و ۳ می فرماید:

﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ
الْخَالِصُ...﴾

«پس خدا را پرستش کن در حالی که دین خود را برای
او خالص گردانده باشی * آگاه باش که دین خالص فقط
برای خداست.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنْبِيعَ
الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۱



«هر کس چهل روز خود را برای خداوند خالص گرداند
خدا چشمه‌های حکمت را از قلب او بر زبانش جاری
می‌فرماید.»

سیده زنان عالم فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود:
«هر کس عبادت خالصانه خود را به سوی خداوند بالا
بفرستد خداوند هم بهترین مصلحت‌ها را به او نازل
فرماید.»^۱



اخلاص در عبادت

گرچه نفس عبادت و پرستش، جز برای خدا نیست
امّا درجات خلوص آن اختلاف فراوان دارد لذا
امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:

«گروهی خدا را از روی میل و رغبت - و طمع به
بهشت - عبادت می‌کنند که این کار تاجران است، و
گروهی از روی ترس - و وحشت از جهنّم - عبادت
می‌کنند که این کار بردگان است، امّا گروهی خدا را به
جهت شکر و سپاس، عبادت می‌کنند که این کار
آزادگان است.»^۱

یعنی نهایت و غایت دو قسم اوّل که رسیدن به
خوشی و راحتی، یا رهائی از عذاب و ناراحتی است،



هیچکدام عبادت حقیقی و خالص نیست بلکه برای وصول به خواسته‌های نفسانی و طمع در بهشت یا ترس از دوزخ است اما سالکین الی الله که قصدشان وصول به ولایت و محض عبودیت است عبادت خود را تماماً به جهت عشق و محبت به خدای تعالی انجام می‌دهند که آن برترین نوع عبادت است.

و لذا خود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«إِلَهِي مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.»^۱

«خدایا من تو را از جهت ترس از آتش یا به طمع بهشتت نپرستیدم بلکه تو را سزاوار عبادت و پرستش یافتم پس به عبادت تو قیام کردم.»

گشتیم و بجُستیم بجوئید بجوئید
لیکن سخن عشق به هر خام مگوئید
چشم از همه یاری بجز از دوست ببندید
دست از همه کاری بجز از عشق بشوئید
بی دوست اگر باغ بهشت است مخواهید
بی یار اگر صحبت حور است مجوئید



مُشکی که نه از چین سر زلف نگار است
گر در شکن طره حور است مبنوئید
در هر دو جهان زنده بود کشته معشوق
بر کشته معشوق ننالید و نموئید
هر مُل که نه لعل لب یار است منوشید
هر گل که نه رخسار نگار است مبنوئید
اسرار محبت ز «هما» گوش بدارید
زنهار به کس سر غم عشق مگوئید



مراتب خلوص

گاهی عملی فقط برای غیر خدا انجام می‌گیرد که آن «ریای مطلق» است و پناه بر خدا از آن که هیچگاه به درگاه الهی راه نمی‌یابد، و برعکس گاهی عملی مطلقاً برای خداست و در آن هیچگونه نصیب و بهره‌ای برای غیر خدا نیست، این عمل را هم خدای متعال به بالاترین قیمت می‌خرد و به عالی‌ترین درجه پاداش می‌دهد.

اما بین این دو قسم، هزاران مرتبه و درجه است و غالباً تشخیص آن کار مشکلی است زیرا صاحب عمل اصلاً خیال ناخالصی به سرش نمی‌زند و آن را با اطمینان خاطر از اعمال خالصانه خود می‌شمرد غافل از اینکه عملش به شرک و ریا آلوده است.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:



«شُرک در بین مردم مخفی‌تر است از حرکت مورچه بر
روی پلاس سیاه در شب ظلمانی.»^۱

و در حدیث مفصلی رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم به معاذبن جبَل می‌فرماید:

«... و خداوند برای هر یک از آسمان‌های هفتگانه
دربانی قرار داد... و چون عمل بنده‌ای را به آسمان دوم
می‌برند دربارش می‌گوید: بایستید پس این عمل را به
صورت صاحبش بزنید زیرا که او با این عمل اراده دنیا
کرده و من صاحب دنیا هستم و نمی‌گذارم عملش از
اینجا بالا رود... و چون عملی را به آسمان سوم
می‌برند دربارش می‌گوید: بایستید و این عمل را به
صورت و پشت صاحبش بزنید، من فرشته صاحب کبر
و تکبرم و این عمل همراه با تکبر و خودپسندی است
و خداوند به من امر فرمود چنین عملی را اجازه گذر
ندهم...»

پس عملی را که از روی فقه و تلاش و تقوی است به
آسمان هفتم می‌رسانند و آن عمل به قدری قوی
است که مانند رعد، غُرْش می‌کند و چون برق
می‌درخشد پس سه هزار فرشته، آن عمل را بالا
می‌برند اما دربان آسمان هفتم می‌گوید: بایستید و این



عمل را به صورت صاحبش بزیند من فرشتهٔ حجابم، هر عملی که جز برای خدا نباشد از آن جلوگیری می‌کنم صاحب این عمل اراده کرد تا در نزد بزرگان قوم، بلند مرتبه گردد و عملش در مجالس، دهان به دهان بگردد و آوازه‌اش در شهرها بیچد، پروردگار من مرا امر فرموده که جز عمل خالص را اجازهٔ گذر ندهم.

و بالأخره عملی از هفت آسمان می‌گذرد تا به پیشگاه جلالت و عظمت ربوبی می‌رسد پس فرشتگان هفت آسمان آن را عرضه کرده شهادت به صلاح و خلوص آن می‌دهند پس خدای متعال به ملائکه می‌فرماید:

ای مراقبین بر اعمال بندگان، من خودم بر اعماق دل صاحب این عمل مراقب بودم و دیدم که این عمل را برای من انجام نمی‌دهد، دور باش من بر این عمل باد، فرشتگان هم می‌گویند: دور باش تو و دور باش ما بر آن باد.»

سخن رسول خدا که به اینجا رسید «معاذ» به گریه افتاد و عرض کرد: پس ای رسول خدا من چه کنم؟! حالا که خلوص، این قدر سخت و دقیق است پس وای بر من، حضرت فرمود:

«ای معاذ! به پیامبرت اقتدا کن... پس زبان از بد گوئی بردارانت در کام بکش و گناهان خود را به گردن آنها



مینداز «و لَاتُرَاءِ بِعَمَلِكَ وَ لَا تُدْخِلُ مِنَ الدُّنْيَا فِي
الْآخِرَةِ» و هرگز در عمل خود ریا مکن و چیزی از دنیا
را در آخرت داخل مگردان - بلکه اعمال آخرتی خود را
از هر نیّت و مقصود دنیوی خالص کن - پس بر
دیگران بزرگی مفروش که خوبی‌های دنیا از تو رخت
بربندد و در بین مردم تفرقه و اختلاف مینداز که سگان
آتش جهنّم تو را پاره‌پاره کنند...»

معاذگفت: یا رسول الله کیست که توان این همه را
داشته باشد؟!
حضرت فرمود:

«آگاه باش که این برای آن کس آسان است که خداوند
راه را برایش آسان گردانده باشد...»^۱

ملاحظه می‌فرمائید که مراتب خلوص چقدر دقیق و
ظریف است تا جائی که حتی گاهی ناخالصی آن را
فرشتگان مراقب هم در نمی‌یابند همچنان که
امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید:

«وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَالشَّاهِدَ
لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ»

«خدایا من گناہانی کرده‌ام که از چشم بینای مراقبین



تو هم مخفی ماند ولی تو شاهد آن بودی و آن را به رحمت خود از نظرها مخفی داشتی.»

بزرگان فرموده‌اند: گاهی در اعماق قلب و سرّ نفس، اراده و نیتی است که حتی ملائکه هم به آن راه نمی‌یابند و آن را فقط و فقط خدای متعال می‌بیند و بر آن شاهد است.

پس ای عزیز! در مراتب و مراحل خلوص دقت کن تا مبدا ناخودآگاه به دام ناخالصی و اختلاط گرفتار آیی و سعادت ابدی را از دست بدهی که خدای عزوجل در سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ فرمود:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾

«بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم، آگاه گردانیم؟ * آنان کسانی هستند که کوشش آنها در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.»

آری آنان که عمل خود را فقط برای رضای حضرت محبوب انجام می‌دهند همچون اکسیر، کمیاب و پیر قیمتند زیرا خلوص درجه‌ای است که کسی به آسانی به



آن نرسد و جز با گذشتن از هوای نفس و پشت پا زدن به خواهش‌های دل، راهی بر آن نباشد.

از شخصی حکایت شده که گفت: سی سال نماز خود را که در صف اول جماعت خوانده بودم قضا کردم زیرا یک روز به جهت عذری به مسجد دیر آمدم و در صف اول جا نبود پس در صف دوم ایستادم ولی در نفس خود خجالتی یافتم که چرا اینک مردم مرا در صف اول نمی‌بینند. دانستم که در این سی سال، خیال دیدن مردم موجب اطمینان خاطر من بود و من به آن دلخوش بوده‌ام.^۱

و از اینجاست که می‌بینیم یک عمل به ظاهر کوچک که حقاً انسان بدون هیچ غرضی و امید پاداشی و اجری، صرفاً برای خدا و برای احیاء نفس یا دفع ظلمی بجا آورد، چون از صفای باطن سر می‌زند و هیچ کس هم اطلاع ندارد، آن‌چنان به جان می‌نشیند که یکباره صدها پرده از حجاب‌های نفسانی را کنار زده همچون برق، خرمن گناهان را آتش می‌زند. و چه بسیار از محجوبان که سال‌های دراز درد هجران کشیده‌اند و به واسطهٔ یک گذشت، یک آب دادن به دست مادر، یک پذیرائی از



مریض و بالأخره یک تحمّل کلام درشت و زننده به
مقامات و درجات بلندی رسیده‌اند.

سعدی می‌گوید:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت

برون از رمق در حیاتش نیافت

کُله دلو کرد آن پسندیده کیش

چو جبل اندر آن بست دستار خویش

به خدمت میان بست و بازو گشاد

سگ نـاتوان را دمی آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد

که داور گناهان او عفو کرد

تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت

که فردا نگیرد خدا بر تو سخت



داستان خالصان

۱- وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام به مبارزه با عمرو بن عبدود رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«تمام ایمان در مقابل تمام کفر ظاهر شد.»

پس حضرت جنگ شدیدی کرد تا بالأخره عمرو را به زمین زد و بر روی سینه اش نشست، مسلمین که همه ناظر و نگران کار امیر المؤمنین بودند دیدند که آن حضرت دست از مبارزه کشید و لختی آرام گرفت. لحظه حسّاس و سرنوشت سازی بود که یکمرتبه دیدند سر عمرو بن عبدود به دست امیر المؤمنین است و با یک دنیا متانت و جلالت به طرف رسول خدا می آید، پس چون خدمت آن حضرت رسید رسول خدا فرمود:



علی جان چرا در جدا کردن سر عمرو توقف کردی؟!

امیرالمؤمنین عرضه داشت:

«یا رسول الله، وقتی او را به زمین زدم او به مادرم ناسزا گفت و آب دهان به صورت من انداخت پس ترسیدم اگر او را بکشم برای تسلی خاطر خودم باشد لذا از او لحظه‌ای دست کشیدم تا هیجان و خشمم فرو نشیند، **«ثُمَّ قَتَلْتُهُ فِي اللَّهِ»**

پس چون آرام شدم او را فقط برای خدا کشتم.»

رسول خدا فرمود:

«مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود بالاتر است از تمام اعمال اُمت من تا روز قیامت.»^۱

۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

- در روزگاران گذشته - سه نفر از شهر خارج شدند و در غاری برای عبادت رفتند که ناگاه سنگ بزرگی از بالای کوه غلطید و راه خروج از غار را مسدود کرد.

به یکدیگر گفتند: به خدا هیچ چیز ما را از این گرفتاری نجات نمی‌دهد مگر اینکه از در راستی با خدا در آییم، پس هر کس هر کاری را از روی اخلاص و برای خدا انجام داده بگوید و نجات ما را بخواهد.



یکی گفت:

خدایا تو می‌دانی که من عشق و علاقه زیادی به زنی زیبا داشتم و در راهش ثروت وافری مصرف کردم تا او را با خواسته‌ام همراه کردم ولی چون وقت کام‌گیری از او رسید یاد آتش غضب تو افتادم و از ترس تو کام نگرفته او را رها کردم؛ خدایا این سنگ را از سر راه ما بردار.

رسول خدا فرمود:

در این هنگام سنگ شکافته شد به طوری که می‌توانستند از شکاف آن خارج غار را ببینند.

دیگری گفت: خدایا تو می‌دانی من چند نفر را اجیر کرده بودم برای زراعتی که به هر کدام نصف درهم بدهم وقتی کارشان تمام شد مزد آنها را دادم ولی یکی از آنها گفت من به اندازه دو نفر کار کرده‌ام و باید به من یک درهم بدهی پس نصف درهم خود را جلوی من گذاشت و رفت، من آن نیم درهم را برداشته و با آن زراعت کردم - منافعش مرتباً زیاد می‌شد - روزی آن اجیر آمد تا نیم درهم خود را بگیرد من به او هجده هزار درهم دادم؛ خدایا اگر می‌دانی که این کار را فقط از ترس تو کرده‌ام این سنگ را از سر راه ما بردار.



رسول خدا فرمود:

پس شکاف سنگ بیشتر شد و نور در غار افتاد به طوری که می توانستند یکدیگر را ببینند.
بالأخره سومی گفت:

خدایا تو می دانی من برای پدر و مادرم ظرف شیری بردم، دیدم آنها خوابند، ترسیدم اگر ظرف شیر را بر زمین بگذارم جانوری در آن بیفتد، از طرفی هم خوش نداشتم آنها را بیدار کنم مبادا ناراحت شوند لذا آنقدر ایستادم تا آنها از خواب بیدار شدند و شیر را به آنها داده نوشیدند؛ خدایا اگر می دانی من این عمل را برای جلب رضایت تو کرده ام این سنگ را از جلو راه ما بردار. پس سنگ کاملاً باز شد.

سپس رسول خدا فرمود:

«مَنْ صَدَقَ اللَّهَ نَجَى.»

«هر کس از در راستی با خدا در آید نجات می یابد.»^۱

۳ - وقتی حضرت آدم علیه السلام به زمین هبوط فرمود حیوانات وحشی بیابان برای زیارت و عرض سلام نزد آن حضرت می آمدند پس آن حضرت برای هر گروه به آنچه شایسته آنها بود دعا می کرد.



در این بین یک دسته آهو خدمت حضرت رسیدند و حضرت هم برای آنها دعا کرد و بر پشتشان دست کشید که در اثر آن نافهٔ مُشک در آنها به وجود آمد. پس چون این دسته از آهوان نزد هم جنسان خود رفتند آنها پرسیدند:

شما چه کردید که اینگونه بوی خوش از شما متصاعد است و دارای نافهٔ مشک شده‌اید؟! گفتند:

ما به زیارت «صَفِيُّ اللَّهِ»، حضرت آدم رفته‌ایم و آن حضرت برای ما دعا کرد و دست بر پشتمان کشید.

آهوان دیگر هم به زیارت حضرت رفتند و آن حضرت برای آنها هم دعا کرد و دست بر پشتشان کشید ولی دارای نافهٔ مشک نشدند، گفتند:

پس چرا به ما این عنایت نشد؟ در جواب به آنها گفته شد:

شما به امید نافهٔ مشک به زیارت حضرت آدم رفتید در حالی که آن دستهٔ اول فقط برای خدا این عمل را انجام دادند و هیچ نظر دیگری نداشتند، پس این نافه در آنها و نسلشان تا روز قیامت باقی خواهد بود.^۱



۴ - روزی بهلول در کوچه‌ای مانند بچه‌ها با خاک و گِل، خانه می‌ساخت، اتفاقاً زبیده همسر هارون الرشید از آنجا عبور کرد، پرسید: بهلول! چه می‌کنی؟ گفت: خانه می‌سازم، زبیده گفت: یکی از آنها را به من بفروش. بهلول یکی از آن خانه‌های بچگانه را به او فروخت.

هارون الرشید شب هنگام، در خواب دید جلوی قصر مجللی از بهشت ایستاده پرسید: این قصر مال کیست؟ گفتند: زبیده.

صبح که شد جریان خواب خود را به زبیده گفت، زبیده هم جریان خرید خانه را از بهلول شرح داد، پس هارون به طمع قصر بهشتی از پی بهلول فرستاد، وقتی بهلول آمد به او گفت: یکی از خانه‌های گلی‌ات را به من بفروش، بهلول حاضر نشد، از هارون اصرار و از بهلول امتناع، تا اینکه بالأخره بهلول گفت:

ای هارون، زبیده خاتون ندیده خرید ولی تو بعد از دیدن اقدام به خرید کرده‌ای^۱ - یعنی او از روی اخلاص و کمک به من این عمل را خالصانه انجام داد ولی تو به طمع بهشت هستی، آنچه به او داده‌اند به تو



نخواهند داد..

۵- یکی از صالحان گوید: من به شهر مصر رفتم دیدم
آهنگری با دست خود آهن گداخته را از کوره بیرون
می آورد بی آنکه دستش بسوزد!

فردا رفتم و سلام کرده گفتم: تو را به حق خدا این
چیست که از تو می بینم، گفت: من داستانی دارم؛ روزی
در همین دکان نشسته بودم ناگاه زنی زیبا آمد و اظهار
حاجت نمود، به او گفتم: اگر به خانه ما بیایی هر چه
بخواهی می دهم، زن با ناراحتی گفت: به خدا قسم من
چنین نیستم و برفت پس از مدتی دوباره آمد و جواب
من همان بود، بالاخره زن از ناچاری پذیرفت، با هم به
خانه رفتیم من در را بستم و به آن قفل زدم گفت: چرا
قفل می زنی؟! گفتم: از ترس مردم، مبادا کسی بفهمد. زن
گفت: چرا از خدا نمی ترسی؟ گفتم: خدا آمرزنده و
مهربان است! پس به طرف او رفتم دیدم مانند شاخه بید
می لرزد و سیلاب اشک بر رخسارش جاری است، گفتم:
از چه وحشت داری؟! گفت: ای مرد از خدا بترس و برای
خدا دست از من بردار من ضمانت می کنم خداوند تو را
در دنیا و آخرت به آتش نسوزاند. من که آن حال را
مشاهده کردم دست از او برداشتم و پس از کمک مالی، او



را رها کردم. شبانگاه خوابیدم، در خواب بانوی محترمه‌ای را دیدم که تاجی از یاقوت بر سر داشت و به من فرمود: خدا به تو جزای خیر دهد که عفت آن زن را حفظ کردی، پرسیدم که شما کیستید؟ فرمود:

«من مادر آن زن، فاطمه زهرایم، خدا تو را در دنیا و

آخرت نسوزاند.»

پس، از خواب بیدار شدم و از آن روز تاکنون آتش، مرا نمی‌سوزاند.^۱

۶- در زمان حجاج ملعون، علوی‌ای بود بزرگ و نیکو سرشت، حجاج او را به بهانه‌ای کشت و از او زنی علویّه و سه دختر باقی ماند. آنها هم از ترس حجاج شبانه فرار کردند و بعد از مدّتی به ری وارد شدند و در مسجدی خانه کردند. به آن زن گفتند در این شهر دو صراف‌اند، یکی مسلمان و دیگری جهود (یهودی) نزد آنها برو تا به تو کمک کنند. زن، نزد صراف مسلمان رفت ولی او به ضجر و خشم، زن را از خود دور کرد، زن با چشم گریان برگشت. پس صراف یهودی که سخن آنان را شنیده بود نزد آن علویّه آمد و جریان را پرسید، زن



گفت: من از ذرّیه پاک رسولم و مرا در این شهرِ غربت نان‌آوری نیست، صرافِ جهود روی خود در پیش او به خاک نهاد و گفت:

من آن یهودی‌ام که تو را گفته‌اند، من بنده توأم ساعتی اینجا توقف کن تا پیش تو آیم. پس صرافِ جهود به سرعت به خانه رفت و به فرزندان و زوجه‌اش گفت: همه به دنبال من بیائید که پنجاه سال است من، باز سپیدی طلب می‌کنم، اکنون آن را یافته‌ام! همه با او بیرون شدند تا به در مسجد رسیدند و چون آن علویه را دیدند دست و پایش را بوسیدند و دخترانش را برگردن نهادند و به خانه آوردند، جامه‌ها و فرش‌های فاخر آماده کردند و جملگی به خدمت آنان کمر بستند. صراف گفت: من صد هزار دینار دارم همه‌اش را به تو بخشیدم هر چه می‌خواهی انجام ده، بخور و ببخش و بر دخترانت جهاز کن. من، و زن و فرزندانم همه بندگانم شمائیم، پس نعمت‌های رنگارنگ و غذاهای مطبوع پیش آوردند و علویه و فرزندان‌اش استراحت کرده، صراف هم به بستر استراحت رفت. از آن طرف صراف مسلمان که به خانه رفت شب در خواب دید که قصری است در بهشت که بالای آن نام او را نوشته‌اند و پیغمبر اکرم هم ایستاده و



می‌فرماید نام او را پاک کنید و نام صراف جهود را بالای آن بنویسید، پس، لرزه بر اندامش افتاد و از خواب بیدار شد، فریاد می‌زد و می‌گریست که من چه گناهی کرده‌ام و صراف جهود چه خیری انجام داده؟! بلند شد و شبانه با دوستی که به غایت زاهد بود به در خانه صراف جهود رفتند، در زدند، صراف بیرون آمد که این وقت شب شما را چه حاجت است؟ آن دوست زاهد گفت: بیا و احسان کن و کار خیری که دیروز کرده‌ای به دو هزار دینار بفروش. یهودی امتناع می‌کرد و زاهد اصرار، تا بالأخره گفت: من پنجاه سال است در طلب این حال بودم، اگر همه عالم را به من دهید آن را نمی‌فروشم، وقتی که او آن خواب را می‌دید، دست من در دست محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که از من تشکر می‌کرد و من دست در دست آن حضرت ایمان آوردم و اینک بدان که: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، آیا کسی این منزلت به عالم می‌فروشد؟ تو هم احسانی دیگر طلب کن که خداوند عزوجل تو را توفیق دهد.^۱

این بود گوشه‌ای از کار خالصان که ما را برای



سرمشق، کفایت می‌کند پس چه بهتر - گرچه از حجم
عمل کم کنیم - در اخلاص آن بکوشیم به این امید که
عمل کم ما را اگر خالصانه باشد به بهای سنگین
خریداری کنند که خریدار عمل خالص بسی کریم و غنی
است.



ریا و خودنمایی

آنان که دست به عمل خیری نمی‌زنند و به کار نیکی اقدام نمی‌نمایند که وضعیتشان معلوم و جایگاهشان مشخص است، اما آنان که هر روز به مسجد حاضر می‌شوند و شب‌ها در جلسات مذهبی، روزهای جمعه به دعای ندبه و هر ساله به حج و عمره و زیارت مشغول‌اند و در کارهای خیر و تأسیس مراکز درمانی و کمک هزینه‌های تحصیلی پیشقدم‌اند، اینان چرا از کارهای خیر خود اثری نمی‌بینند؟! درد آنها چیست؟ طیب آنها کیست؟ دوی آنها کدام است؟!

وقتی به اخبار باب اخلاص و باب ریا مراجعه می‌کنیم جواب همه این سؤالات را می‌یابیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:



«خدای سبحان می‌فرماید:

من بهترین شریکم، هر کس شریکی برای من در عملش
قرار دهد آن عمل برای آن شریک است نه من، زیرا
من فقط عملی را که تنها برای من باشد قبول می‌کنم.»^۱

امام صادق علیه السلام هم فرمود:

«كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ.»

هر ریائی شرک است.

و هر کس عملی را برای مردم انجام دهد پاداشش بر
مردم است و هر کس عملی را برای خدا انجام دهد
ثوابش به عهده خداوند است.»^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«بیشترین چیزی که من بر شما می‌ترسم شرک اصغر
است.»

گفتند: شرک اصغر چیست؟ حضرت فرمود:

«ریا»، روز قیامت خداوند به ریاکاران می‌فرماید:

بروید نزد آنان که که برایشان ریا می‌کردید ببینید آیا
پاداشی برای خود نزد آنان یافت می‌کنید؟!^۳



۱- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۴

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۸۱

۳- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۳

و نیز فرمود:

به خدا پناه ببرید از چاه ذلت.

گفتند: چاه ذلت چیست؟ فرمود:

«جایگاهی است در جهنم که برای ریاکاران آماده شده

است.»^۱

از رسول خدا پرسیدند: فردای قیامت نجات در

چیست؟ حضرت فرمود:

«در اینکه به خداوند مکر ننزید که خدا با شما به مکر

رفتار کند.»

گفتند: مکر با خدا چگونه است؟ فرمود:

«آنچه خدا امر کرده انجام می‌دهد ولی غیر او را اراده

می‌نماید. پس تقوی پیشه کنید و از ریا بپرهیزید که ریا

شرک به خداست و شخص ریاکار را در روز قیامت به

چهار اسم می‌خوانند و به او می‌گویند: ای کافر، ای

فاجر، ای غادر (مکّار، حيله‌گر) و ای خاسر (زیانکار)!

عملت نابود و اجرت باطل شد و برای تو امروز نصیبی

نیست، پس پاداش خود را از همان کس که برایش

عمل کردی طلب کن.»^۲

ابوبصیر می‌گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که



۱- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۳

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۹۵

می فرمود:

«روز قیامت بنده نمازگزاری را می آورند که می گوید:
خدایا من برای تو نماز خوانده‌ام، پس به او می گویند:
نماز خواندی تا بگویند چه نیکوست نماز فلانی؛ او را
به آتش ببرید!

بنده دیگر را که قرآن فرا گرفته می آورند می گوید:
خدایا! به خاطر تو قرآن فرا گرفتم، پس به او می گویند:
قرآن یاد گرفتی تا بگویند چه نیکوست صوت فلانی؛
او را به سوی آتش ببرید!

بنده دیگری که مقاتله کرده می آورند، می گوید: خدایا
در راه تو جنگ کردم، به او می گویند: جنگ کردی تا
بگویند چه شجاع است فلانی، او را به سوی آتش
ببرید!

بنده دیگری که مالش را انفاق کرده می آورند می گوید:
خدایا! مال خود را در راه تو دادم، به او می گویند: بلکه
انفاق کردی تا بگویند چه سخی است فلانی، او را به
سوی آتش ببرید!»^۱

پس ای عزیز، آیا کمی و کاستی افرادی که به ظاهر،
اعمال نیکی دارند فهمیدی و درد آنها را شناختی؟ پس
چه بسیارند آنانکه نامشان بر سر لوحه مؤسّسات خیریه



نقش بسته و کارشان زبانزد خاصّ و عام شده اما اجری برای آنها در نزد خداوند نیست و کار خیری در نامه اعمالش ثبت نشده است؛ که امام باقر علیه السّلام فرمود:

«نگه داشتن عمل از نفس عمل شدیدتر است زیرا شخصی صله رحم می‌کند یا مالش را در راه خدا انفاق می‌کند و در این عمل هیچکس را شریک خدا قرار نمی‌دهد پس این عمل برای او به عنوان عمل مخفیانه نوشته می‌گردد اما بعد از چندی عمل خود را برای دیگران بازگو می‌کند - که بله فلان مسجد را من ساخته‌ام و فلان کار را من کرده‌ام - پس آن عمل از عنوان مخفیانه بودن پاک می‌گردد و یک عمل ظاهری ثبت می‌گردد. باز به گفتگو می‌نشیند و عمل خود را به دیگران می‌گوید، پس آن عمل از درجهٔ خلوص می‌افتد و به عنوان یک عمل ریاکارانه در نامهٔ عملش ضبط می‌شود.»^۱

آری! عمل خالصانه گوهری است که باید در صندوق قلب پنهان باشد تا از گزند راهزنان مصون بماند، و این کار مؤمن است که هر عملی از او سر می‌زند به عشق و محبت خداست پس اعمالش را به خدای خود می‌سپرد و از غیر او مخفی می‌دارد. اما بر عکس آنان که ریاکارند



به هر طریق ممکن اعمال خود را به چشم و گوش مردم می‌رسانند. لذا امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:
«برای ریاکاران سه علامت است:

اوّل: آنکه وقتی مردم عمل آنها را می‌بینند، خوشحالی و نشاط به آنها دست می‌دهد.

دوّم: آنکه وقتی تنها هستند و کسی خبر از کارشان ندارد کسل می‌شوند.

سوّم: آنکه دوست دارند در جمیع امورشان سپاس و ستایش شوند.»^۱

خداوندا! اعمال ما را از هر گونه شرک و ریا پاک کن و به زیور اخلاص آراسته فرما تا غیر تو را در نیّت خود نگیریم و به کسی جز تو نیندیشیم.
«آمین ربّ العالمین»



دیگر آثار مؤلف

- ۱- آیین همسررداری و تدبیر خانواده
- ۲- نماز و روزه، راهی به سوی معبود
- ۳- حج، دیداری با حیب
- ۴- نظام اقتصادی اسلام و آداب تجارت
- ۵- قساوت و غضب
- ۶- غرور و غفلت، حرص و طمع
- ۷- نفاق و حبّ و بغض
- ۸- قرآن، نامه‌ای از آسمان
- ۹- هوای نفس، شیطان و پیروی از او
- ۱۰- بخل و حسد
- ۱۱- توبه و اخلاق
- ۱۲- امان از آن نگاه تو



